

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۶۳۷۰ • نامبر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌سان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصیم
تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۱۳ شهریور ۱۴۰۱ • ۷ صفر ۱۴۴۴ • ۴ سپتامبر ۲۰۲۲ • سال بیستم • شماره ۴۳۶۶ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۱۹:۴۶
اذان صبح فردا ۵:۱۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۹

سرتق

سکوت بره‌ها - جانانان دمی - ۱۹۹۱

هاننیال (آنتونی هایکنیز): اولین و مهم‌ترین چیزی که اون انجام داد چی بود؟ اون چه نیازی رو با کشتن برطرف می‌کنه؟ کلاریس (جودی فاستر): خشم... پذیرش اجتماعی... سرخوردگی...

هاننیال: نه، اون طمع به مالکیت داره... این طبیعتشه... حالا ما چه جوری شروع به حس مالکیت می‌کنیم؟ آیا ما دنبال چیزهایی برای مالکیتش هستیم؟ سعی کن به جواب پیدا کنی، همین حالا...

کلاریس: نه ما فقط...

هاننیال: نه، ما شروع به حس مالکیت نسبت به چیزهایی می‌کنیم که هر روز می‌بینیمشون... مگر نه اینکه چشم‌های تو همواره به دنبال خواسته‌هاست هستند؟



♦ **وسعت آتشی که از بامداد جمعه بر جان نی‌زارهای تالاب بین‌المللی انزلی در منطقه چراغ‌بشتان افتاد، به سرعت در حال گسترش است و اکنون به ۴۰ هکتار رسیده است. عکس:مجتبی محمدی،ایرنا**



پیش‌بینی زلزله کاری علمی، دقیق و بسیار پیچیده است

به این صورت‌هاست: الف- در ۳۰ روز آینده یک زمین‌لرزه با بزرگای چهار در جایی در ایران رخ خواهد داد. ب- احتمال زیادی برای رخداد یک زلزله در مرکز به سمت غرب ایران وجود دارد و معمولا بارها پس از وقوع هر زلزله کوچک (با بزرگای کمتر از پنج) مدعی صحت پیش‌بینی خود می‌شود. به این ترتیب وقتی زلزله‌های رخ‌داده فقط از نظر زمان رخداد با پیش‌بینی آنها مطابقت نسی داشته، آنها ادعای موفقیت کرده‌اند، حتی در صورتی‌که بیشتر عصر پیش‌بینی شده آنها به‌شدت با آنچه واقعاً رخ داده است، متفاوت بوده باشد؛ بنابراین چنین پیش‌بینی‌هایی عملاً شکست خورده‌اند. پیش‌بینی‌ها توسط غیرمتخصصان یا متخصصان در رشته‌هایی نامربوط با زلزله‌شناسی که به هر حال غیرمتخصص هستند، معمولاً برای زلزله‌ای در آینده نزدیک انجام می‌شود و ادعایشان در رسانه‌های اجتماعی می‌چرخد. پیش‌نشانگرها اغلب از ادحام زمین‌لرزه‌های کوچک، افزایش مقادیر رادون در آب محلی، تغییرات سطح و حجم آب‌های زیرزمینی و رفتار غیرعادی حیوانات شناخته شده‌اند. متأسفانه اغلب این پیش‌نشانگرها بدون وقوع زلزله‌ای مهم نیز رخ می‌دهند؛ بنابراین پیش‌بینی واقعی در بیشتر موارد که چنین پیش‌نشانگرهایی پایش شوند، امکان‌پذیر نمی‌شود. قدیمی‌ترین کشور جهان در زمینه پیش‌بینی زلزله، چین است. پیش‌بینی زلزله در چین چندین سده سابقه دارد و بر اساس زلزله‌های کوچک و فعالیت غیرمعمول حیوانات در دهه‌های اخیر انجام شده است. وقتی زلزله‌ای پیش‌بینی



مهدی زارخ

پیش‌بینی زلزله باید سه عنصر را تعریف کند: ۱- تاریخ و زمان، ۲- مکان و ۳- بزرگا. برخی غیرمتخصصان همواره ادعای پیش‌بینی زلزله‌های قبلاً رخ‌داده را داشته‌اند. بعد از زلزله ۱۳۴۱/۶/۱۰ بوئین‌زهر با بزرگای ۷.۲ و زلزله ۱۳۵۱/۱/۲۱ قیرو کارزین با بزرگای ۶.۹ و زلزله ۱۳۵۷/۶/۲۵ طیس با سزرگای ۷.۴، زلزله پنجم دی‌ماه ۱۳۸۲ بم با بزرگای ۶.۵ و زلزله ۲۷ فروردین ۱۳۹۲ ساروان با بزرگای ۷.۸ ادعا شد این زلزله‌ها پیش‌بینی شده بود. بعد از زلزله چنین اعلان‌هایی سؤال‌برانگیز بود. دلایل نادرست‌بودن اظهارات آنها در اینجا آمده است. این ادعاها هیچ‌کدام مبتنی بر شواهد علمی نبوده‌اند. زلزله بخشی از یک فرایند علمی است با روش علمی و بر پایه دانسته‌های زلزله‌شناختی. زلزله نیز مانند هر پدیده «طبیعی» دیگر در نهایت قابل پیش‌بینی است. ولی ادعاهای تაკون مطرح‌شده به‌ویژه در موارد یکشنبه، حاوی هر سه عنصر مورد نیاز برای یک پیش‌بینی -اندازه، زمان و محل- نبوده‌اند. این ادعاها پیش‌بینی‌هایی آن‌قدر کلی ارائه کرده‌اند که همیشه درست از آب درمی‌آیند! مثلاً نوع ارائه پیش‌بینی

همسایه‌ها

زنان افغان، کلیشه رایج زن قربانی فقیر

لیما حلیمه احمد، زن جوان افغانستانی که اکنون دانشجوی دکترای حقوق اقتصاد در آمریکا‌ست، در فارن‌پالیسی مطلبی درباره زنان زیر سلطه طالبان با عنوان «زنان افغانستان آن‌چنان‌که شما فکر می‌کنید نیستند» نوشت. او‌که خود کودکی اش را در هلمند گذرانده است، در این مطلب جزئیات دقیق سیاسی و تاریخی را مطرح کرده است. این گزارش در آستانه بازگشایی مدارس در سراسر جهان منتشر شده و با ابراز نگرانی بابت حذف زنان از مدارس متوسطه و دانشگاه‌ها همراه است.



طالبان چند ماه بعد از استقرار با صدور بیانیه‌ای، حجاب را برای همه زنان افغانستان اجباری کرد، اگرچه «رقع» که تمام بدن زنان را بر می‌گیرد، حتی اگر این به معنای کنارگذاشتن خانواده‌اش، فریب‌دادن همکلاسی‌ها یا فروش یک دوربین در دیده باشد. این‌فيلم چیزی شبیه به یک نمایش اخلاقی است که به نظر می‌رسد پیش‌درآمدی برای ساخت فیلم «افساید» پناهی در سال ۲۰۰۶ است. فیلمی درباره زنان جوانی که از حضور در بازی‌های فوتبال منع شده‌اند و برای دیدن یک مسابقه دست از هیچ تلاشی نمی‌کشند؛ تلاشی که به نظر می‌رسد اکنون با فشار فیفا برای حضور زنان در بازی‌های باشگاهی به نتیجه رسیده است. هرچند تا رسیدن به شرایط مطلوب فاصله زیادی نیست. البته پناهی دستیار کیارستمی در فیلم تحسین‌شده «باد ما را خواهد برد» بود. یکی از صحنه‌های متأثرکننده فیلم مسافر آنجایی است که قاسم از دوربین درزیده‌شده برای عکاسی از همکلاسی‌هایش استفاده می‌کند و از آنها پول می‌گیرد و وعده می‌دهد صبح عکسشان را بیاورد. در این صحنه مونتاژی از چهره پسرانی است که برای قاسم زست گرفته‌اند. آنان نمی‌دانند که در دوربین فیلمی وجود ندارد؛ تصویری دلبره‌آور از چهره کودکانی که در برابر دنیای از فقر و غفلت قرار گرفته‌اند.

در بخش دیگری از این مطب به ستایش از فیلم دیگر کیارستمی «خانه دوست کجاست» پرداخته شده است که پس از انقلاب ساخته شده بود. پس از آنکه معلم به محمد همدانر می‌دهد که اگر بار دیگر بدون مشق در کلاس حاضر شود اخراج خواهد شد، سفری طولانی آغاز می‌شود؛ چراکه احمد به طور تصادفی دفتر محمد را به خانه می‌برد. از این لحظه سفری حماسی را در روستاهای ایران آغاز می‌کند زیرا احمد باید چندین کیلومتر پیاده‌روی کند تا به روستای محمد برسد. این یک مقدمه ساده است، اما در دستن کیارستمی به شعر استقامت تبدیل می‌شود. کیارستمی مانند «مسافر» دوربینش را به سمت زندگی روستایی نشانه می‌رود و مخاطب را به روستاهای خشت و کلی در شمال ایران واقعیت‌های زندگی کشاورزی می‌برد. این فیلم تبدیل به اولین قسمت از «سه‌گانه کوگر» کیارستمی می‌شود که به نام روستایی که فیلم‌ها در آن فیلم‌برداری شده‌اند، نام‌گذاری شده است.

این مطلب همچنین به دیگر آثار ابتدایی کیارستمی نظیر «مشق شب»، «شکل اول، شکل دوم»، «گزارش»، «درختان زنبون» و «زندگی ادامه دارد» می‌پردازد.

طول جنگ داخلی دهه ۱۹۸۰ بود. زمانی که مجاهدین تحت حمایت ایالات متحده قدرت را از دولت کمونیستی گرفتند و خشونت‌های جنسی فراوانی در سراسر افغانستان روی داد. «خشونت جنسی» علیه زنان به استراتژی اصلی در چند سال آخر جنگ داخلی تبدیل شد. در نتیجه، خودکشی در میان زنان و دختران رایج شد. جدیدترین ابزارسازی از زنان افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ صورت گرفت. با شروع ۱۱ سپتامبر، نجات زنان افغان یکی از توجهیات اصلی تهاجم ایالات متحده بود. سیاست خارجی هر کشور غربی، سازمان ملل متحد و تمام سازمان‌های بشردوستانه جهانی عبارت «زنان افغان» را در اسناد خود گنجانده‌اند تا درخواست تمدید مداخله به‌اصطلاح خود در افغانستان در هر سال مالی را داشته باشند. «زنان افغان» در هر سازمان بشردوستانه، مدرسه، دانشگاه، کنفرانس و پلتفرم جهانی تبدیل به یک اصطلاح رایج است. برای بسیاری از زنان افغان، از جمله من، «زن افغان» با پارامترهای خاص خود، تبدیل به یک شغل تمام‌وقت شده است. تعداد جلسات مشاوره در آژانس‌های کمک‌کننده و کشورهای را که موضوع اصلی آنها «زنان افغان» است، از دست داده‌ام؛ اما شرکت‌کنندگان در این جلسات عمدتاً مردان سفیدپوست غربی هستند. اغلب، پیشنهاد اصلی آنها تأمین بودجه سازمان‌های زنان است و این بودجه بدون شرط نیست. آنچه زنان افغان واقعا می‌خواهند، هرگز نغدغه آنها نبوده است. هدف همیشه کمک‌کردن است؛ اما این کمک با این پیش‌فرض اولیه همراه می‌شود که ما «توسعه‌یافته‌ها» و «متمدن‌ها» می‌دانیم چه چیزی برای شما خوب است؛ بنابراین هر طور که صلاح بدانیم، به شما کمک خواهیم کرد. برای عملیاتی‌کردن این نیت خوب، سیاست‌ها باید سریع و قابل تعمیم باشد و به نیت ترتیب است که بیش از ۱۵ میلیون زن افغانستان در یک چارچوب قرار گرفتند و برجسته «قربانیان فقیر و بدبخت» بر آنها زده شد. این به آن معنا نیست که کشورهای اثرنومند جهان نباید از کشورهای فقیرتر مانند افغانستان حمایت کنند؛ اما این به آن معناست جمعیتی که حمایت می‌شوند باید درباره اینکه چگونه می‌خواهند مشکلات خود را حل کنند، نظر هم بدهند. درباره «زنان افغان» مطالب زیادی نوشته شده است، اما خود زنان افغانستان بسیار اندک نوشته‌اند. من چندین سال گذشته را صرف مصاحبه با زنان همکار از افغانستان کردم که هویتی را که برای آنها ایجاد شده است، قبول ندارند. وقتی مردم اصطلاح «زنان افغان» را می‌شنوند، تصویری که به ذهن‌خطور می‌کند، یک «قربانی فقیر» است. فردی با اختیار بسیار کم که اجازه مشارکت در عرصه عمومی را ندارد و از حقوق برابر بی‌بهره است. متأسفانه زنان افغانستان برای بیرون‌آمدن از این چارچوب که برای آنها طراحی شده، کم‌کاری کرده‌اند. با چند نفر از آنها مصاحبه کردم. «زن افغان» بودن یک مسئولیت اجرائی است با این حال، اگر در چارچوب بمانید، فرصت‌های خاصی را نیز به ارمغان می‌آورد. برای مثال، مؤسسات و سازمان‌های غربی از ارائه حمایت از آنها با اهدای بورسیه‌ها، آموزش‌های حرفه‌ای و زمینه‌هایی برای صحبت درباره رنج‌هایشان افتخار می‌کنند. برای بهره‌مندی از این فرصت‌ها، زنان افغانستان باید نهند که بدبخت و نیازمند

کمک هستند. فاطمه آریان، یک دانشجوی اقتصاد افغانستان، نگران این بود که خود را به‌عنوان یک زن قوی نشان دهد که هرگز خشونت فیزیکی را تجربه نکرده است؛ زیرا می‌ترسید چنین روایتی شانس او را برای ورود به کالج کاهش دهد. این به آن معنا نیست که زنان افغان شایستگی تحصیل در مؤسسات معتبر را ندارند، بلکه به این معناست که این مؤسسات و جامعه جهانی، به طور کلی، انتظاراتی از زنان افغانستان دارند که هوش و توانایی‌های آنها را دست‌کم می‌گیرند؛ زیرا بالاخره یک زن باهوش و توانمند نیازی به نجات ندارد. به‌این‌ترتیب، سازمان‌های کمک‌رسان به زنان افغان نیاز دارند که قربانی شوند تا بتوانند پروژه‌های خود را اجرا کنند، شغل ایجاد کنند و شرکت‌شان در حالی حفظ می‌شود که زنان قربانی وجود داشته باشند. «سلما الکوزی»، یک مقام پیشین دولت افغانستان، گفت: «اصطلاح «زنان افغان» من را خفه می‌کند؛ زیرا دانشم داده‌بدبختی است و به تجارتي اشاره دارد که ذی‌نفعانش از آن سود می‌برند. این اصطلاح، نه زنان افغانستان را توصیف می‌کند و نه آنچه را که آنها دارا هستند». در یک سال گذشته و پس از به قدرت رسیدن طالبان، آنها «زنان افغان» را به یکی از محورهای اصلی مذاکرات خود با دولت‌های غربی تبدیل کرده‌اند. آنها خواستار یک کریس در سازمان ملل شدند و به نوبه خود به دختران اجازه تحصیل در بدستان را داده‌اند. آنها از ایالات متحده خواسته‌اند ارسال کمک‌ها را قطع کند و به زنان این فرصت را دادند که در وزارتخانه‌های افغانستان به‌عنوان کارمند نظافت مشغول کار شوند یا در دانشگاه‌ها تحصیل کنند؛ اما با شرایط خاص. آنها بدشان

نمی‌آید که زنان در خیابان‌ها گدایی می‌کنند- این ناقص تفسیر آنها از احکام اسلامی نیست- اما زنان را از کار در ادارات منع می‌کنند. آنها دختران را در مدارس ابتدایی و تا جایی که در آموزش عالی راه می‌دهند؛ آن‌هم فقط درصورتی‌که حجاب مشکی تمام بدن آنها را پوشانده باشد؛ اما آنها دختران را از تحصیلات متوسطه منع کرده‌اند و این امر باعث می‌شود که هرگز نتوانند تحصیلات عالی را دنبال کنند. هیچ منطقی در سیاست‌های آنها وجود ندارد؛ اما آنها مطمئن می‌شوند که موضوع «زنان افغان» زنده بماند؛ زیرا این تنها راه برای جلب توجه جهان است؛ کالایی که از سوی دلالتان قدرت معامله می‌شود تا حمایت‌های بین‌المللی را جلب کند. نمی‌شود گفت ما زنان افغانستان نیز از این موضوع کاملاً بی‌خبر بودیم، در واقع، زمان‌ها و فرصت‌هایی وجود داشت که می‌توانستیم و باید برای اعتراض به این روایت قربانی همیشگی، تلاش بیشتری می‌کردیم. ما تشنه تحصیل بودیم. ما می‌ترسیدیم اگر علیه کشورهای کمک‌کننده صحبت کنیم، به دنبال آن خیلی‌ها فروریختند. کسانی که در سودای بهشت لنینی-استالینی بودند. اعضای حزب توده که فکر می‌کردند شوری بهشت موعود است و برای این عقیده پوچ جنگیده بودند و به زندان رفته بودند، ناگهان حاصل تمام عمرشان را فروپاشیده می‌دیدند. اینها اتفاقاتی بود که می‌تواند درس عبرتی برای هرکس باشد. به گمانم هر جا که آزادی نباشد و هرکس که از درون آزاد نباشد، دچار این فروپاشی خواهد شد.

دغدغه‌های طبییانه

نسل ما و جنگ سرد خداحافظ آقای دبیرکل



عبدالرضا ناصرمقدسی

متخصص مغز و اعصاب

مخائیل گورباچف درگذشت. نسل من خاطرات زیادی از جنگ سرد و اتحاد جماهیر شوروی دارد. شاید بزرگ‌ترین اتفاق تاریخی که نسل من در میان این همه اتفاقات بی‌دری در ایران و جهان شاهدش بود، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. بعد از این فروپاشی با انبوهی از حوادث جهانی روبه‌رو بودیم که همه مستقیم یا غیرمستقیم به تغییر هژمونی قدرت‌های جهانی به دنبال فروپاشی شوروی مربوط بود. اتفاقاتی که در اروپا افتاد و به تجزیه کشورهایی مانند یوگسلاوی یا چکسلواکی منجر شد و حتی رشد بنیادگرایی و ۱۱ سپتامبر همه و همه زیر سایه تغییر نقشه جهانی بعد از فروپاشی شوروی اتفاق افتاد. همه اینها حول محور مردی به نام میخائیل گورباچف می‌چرخد که با رهبران قبلی اتحاد جماهیر شوروی تفاوت اساسی داشت؛ شیک پوش بود، اصلا ظاهری ایدئولوژیک نداشت و می‌خواست با تحولات سیاسی و اصلاحات، شوروی آن روزگار را نجات دهد. اما آن جامعه بسته و سرکوب‌شده به جای اصلاحات راه فروپاشی را پذیرفت و اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای متعددی تقسیم شد و ناگهان نقشه جهان به شکل عجیبی تغییر کرد. آن روزها را به‌خوبی به یاد دارم. حوادث با سرعتی باورنکردنی پشت سر هم اتفاق می‌افتاد. نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند و گورباچف به این جنگ احمقانه پایان داد. او حتی فراتر از این رفت و اتحاد دو آلمان را موضوعی مربوط به خودشان دانست. دیوار برلین فروریخت و آلمان‌ها به هم پیوستند. در سفری که به برلین داشتم، از باقی‌مانده‌های این دیوار تاریخی دیدن کردم. جالب است که هنوز بعد از این‌همه سال تکه‌های کوچک این دیوار را برای یادگاری می‌فروشد. یادگاری‌ای که من هم در کتابخانه‌ام گذاشته‌ام و هر وقت به آن نگاه می‌کنم، یادم می‌آید که جلویگری از آزادی یک ملت نمی‌تواند امر ابدی باشد و دوران دیکتاتوری هر دولتی مانند دیوار برلین فرو می‌ریزد.

گورباچف به‌خوبی می‌دانست که با وضعیت اقتصادی شوروی امکان اینکه بتواند نیمی از جهان را اداره کند، وجود



ندارد. نمی‌شود هویت و فرهنگ ملت‌ها را به زور ایدئولوژی تغییر داد. اتحاد جماهیر شوروی می‌خواست با ایدئولوژی لنینی-استالینی خود بهشت را به مردمانش هدیه کند؛ اما چیزی که ساخت دست‌کمی از جهنم نداشت.

ازاین‌رو حتی در روسیه هم چیزی از آن هیمنه باقی نمانده است. چنان‌که اگر به روسیه سفر کنید، باقی‌مانده ۱۰ سال دیکتاتوری اتحاد جماهیر شوروی فقط به یادمان‌هایی برای عکس‌گرفتن بدل شده‌اند و دیگر هیچ. تلاش برای حفظ این دستگاه عریض و طویل هم به‌جایی نرسید و کودتا علیه گورباچف با تلاش‌های فراوان یلتسین ناکام ماند. و سپس اتحاد جماهیر شوروی مانند درخت بسیار بزرگی که داخلش را موربانه‌ها جویده و پوچ کرده باشند، فروریخت. به دنبال آن خیلی‌ها فروریختند. کسانی که در سودای بهشت لنینی-استالینی بودند. اعضای حزب توده که فکر می‌کردند شوری بهشت موعود است و برای این عقیده پوچ جنگیده بودند و به زندان رفته بودند، ناگهان حاصل تمام عمرشان را فروپاشیده می‌دیدند. اینها اتفاقاتی بود که می‌تواند درس عبرتی برای هرکس باشد. به گمانم هر جا که آزادی نباشد و هرکس که از درون آزاد نباشد، دچار این فروپاشی خواهد شد.